



کمونیستها هرگز به مردم دروغ نمی گویند.
کمونیستها هرگز به صاحبان قدرت تکیه نمی کنند.
کمونیستها فقط به قدرت طبقه کارگر و سایر زحمتکشان
و روشنفکران انقلابی متکی هستند.
ولادیمیر ایلیچ لنین

شماره ۱۰

مهر ۱۳۸۶

ارگان سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر



اصلاحات، سرنگونی، انقلاب

نبرد در عرصه میانی برنامه ای و تاکتیکی بخش جدائی ناپذیر از نبرد برای تدارک انقلاب آتی می باشد. بدون تردید آنچه در حوزه نظری به شکل شکاف در صفوف جنبش اعتراضی بروز مینماید بازتابی از تضاد منافع طبقات و نیروهای درگیر در عرصه نبرد سیاسی است. هر نبرد سیاسی انعکاسی از نبرد منافع نیروهای درگیر است. در واقع امر این منافع طبقاتی است که در استراتژی و تاکتیک تبلور یافته و امر پراتیک را سازمان میدهد. جنبش اعتراضی بر علیه جمهوری اسلامی از این قاعده مستثنی نمی باشد پس لاجرم در درون و در جریان این جنبش منافع وبالطبع نیروهای گوناگونی وجود دارند که منبعث از خاستگاه طبقاتی خویش به پراتیک عملاً موجودیای نهاده و سعی در تحقق منافع و اهداف خویش دارند. درون جنبش اعتراضی جاری در ایران عملاً سه جریان عمده موجودیت دارند که بر اساس چگونگی نگرششان حول مقابله با اوضاع جاری در سه گرایش مشخص نمود پیدامی کنند. این سه جریان اصلی مشتملند بر: **اصلاح طلبان، سرنگونی طلبان و هواداران انقلاب** که صدالبته در درون خویش سایه روشنهای گوناگونی را حمل می نمایند. اما وجود گوناگونی در درون این جریانات نافی آن مؤلفه ای که بر چگونگی تحقق

اهداف این گرایشات پرتو میافکنند می تواند باشد. مادر بررسی خویش عمدتاً دوران کنونی حیات جنبش اعتراضی را مدنظر داریم ولی چنانچه ضرورتی در یادآوری میانی تاریخی جریانات فوق الذکر باشد ما به تذکرات کلی جهت ردیابی تاریخی رجوع خوا هیم داد.
(ادامه در صفحه ۲)

بازار عریضه و طومار "مدنی"!

ظاهر آبساط ارسال نامه و عریضه و یا به زبان امروزی "پتیشن" به مراجع ذیصلاح بین المللی برای احزاب پناهندگی به هدفی متعالی و در واقع به تنها خط مشی تاکتیکی در مشروعیت "مدنی" برخی جریانات سیاسی با مدعای ظاهرآ کمونیستی تبدیل شده است. گوئی سالها غیبه خوردن به احزاب بورژوا امپریالیستی در مسابقه کسب مشروعیت، بالا-خرد کارآنان را به جانی رساند که در مارا تن کسب مشروعیت از "نهادهای بین المللی" سرزبان نشناخته و فعلاً تمام هم و غم تاکتیکی شان را همین متوسل گشتن به مراجع قدرت و اثبات "مسالمت آمیز" بودن مبارزات شان تشکیل میدهد.

(ادامه در صفحه ۶)

کارگران جهان متحد شوید!

های اصلی آن آزادی فردی بویژه برای جوانان است چون میخواهند آذرنزدگی کنند و سلیقه های خود را اعمال کنند. بعد آن چه کمتر اعلام میشود. رفع فشار فقر و بیکاری در میان طبقات تهید ست است. جنبه دیگر آزادیها سیاسی و دمکراسی است."

آزادیهای فردی-به بیانی دیگر اجتماعی- و مبارزه بر علیه فقر جنبه هائی از درخواست های اصلاحی و آزادیهای سیاسی و دمکراسی جنبه دیگر است. اما مردم چگونه خواهان تحقق این آزادیها هستند:

"مردم خسته شده اند از اینکه بروند رای بدهند و چیزی تغییر نکند."

پس ابزار تغییرات و اصلاحات نامبرده در چهار چوب همین سیستم حاکم است و آنچه که در این سیستم امکان اصلاحات رافراهم میکند همانا مجلس شورای اسلامی است. یعنی همان مجلسی که همواره در صد قابل توجهی از دارندگان حق رای علیرغم تمامی ترفندهای حکومتی جهت اجبار مردم به شرکت در انتخابات، آنرا تحریم میکنند و حتی در پاره ای اوقات این در صد بر مبنای اظهار جریانات درون حکومتی برابر آراء شرکت کنندگان است. این مجلس و انتخاباتش باید تغییرات ساختاری مورد نظر آقای رئیس دانا رافراهم نماید. تئوریسین رفرمیسم ما جریان عمومی را اینگونه به تصویر میکشد: "مردم به دمکراسی که با عدالت سرو کار داشته باشد نیاز دارند. مردم دمکراسی میخواهند که نهاد های مدنی جدی متعلق به اقشار محروم را بوجود بیاورد و بخورد حکومت بدهد و در مقابل جامعه سیاسی، جامعه مدنی بوجود آید و خلاصه نوعی گرایش سو سیال دمکراتیک برقرار شود." بزعم تئوریسین سوسیال رفرمیست ما "مردم" خواهان دمکراسی و عدالت هستند و این به معنای حضور جامعه مدنی در مقابل جامعه سیاسی، و یا همان: گرایش سوسیال دمکراتیک است. حالا اگر ما از انتباه دستور العمل نامبرده نظری بیفکنیم خواهیم دید که مقدم و پیش از هرامر دیگری بایستی که به مکانیزم انتخابات در جمهوری اسلامی باور داشت و قبول کرد که از منظر احزاب و جریانات سیاسی در درون طبقات حاکمه مؤلفه جلب افکار عمومی، برای پیروزی در مسابقه کسب قدرت در درون جناحهای حاکم، امری تعیین کننده میباشد.

یکی از اتورپته های نظری مارکسیسم علنی در ایران فریبرز رئیس دانا میباشد که چکیده مانیفست این جریان را در مصاحبه ای با "شهروند" در تورتو، در پاسخ به سؤالی درباره وضعیت جنبش اصلاح طلبی در ایران، بدینگونه تشریح مینماید:

" جنبش اصلاح طلبان دولتی و حکومتی در ایران یقیناً به بن بست رسیده و حتی قابل احیا شدن هم نیست. آقای خاتمی دیگر نمیتواند رهبر اصلاحات باشد. ممکن است همچنان وی برگزیده اصلاح طلبان دولتی باشد..."

آقای فریبرز رئیس دانا جریان اصلاحات را بدینوسیله به اصلاح طلبی دولتی و غیر دولتی تقسیم نموده و شکست سناریو اصلاح طلبی حکومتی را دلیلی برای کنار نهادن خاتمی از رهبری اصلاحات اعلام مینماید. در واقع امر بطور دو فاکتومی پذیرد که خاتمی پیش از شکست اصلاحات دولتی رهبر جریان اصلاح طلبی در کلیت آن بوده است. اما از آنجاکه: "خود را تسلیم کرده و پذیرفته است که ساختار قدرت دست نخورده باقی بماند." دیگر نمیتواند رهبر اصلاحات در کلیتش باشد. اما شکست اصلاح طلبی دولتی دلیلی برای شکست جنبش اصلاح طلبی نیست زیرا:

"در مقابل اصلاحات به معنای واقعی و در مفاهیمی که رزالوکزامبورگ و مارکوزه به کاربرده اند، یعنی تغییرات ساختاری باروشهای مسالمت آمیز و در مراحل متفاوت در ایران نمرده و عمده ترین خواست مردم ایران حتی در روستاها و بخشهای دهقانی که معمولاً محافظه کارند، میباشد."

ما فعلاً وارد این نکته که عمده ترین خواست مردم ایران چه است، نمیشویم و تنها اشاره میکنیم که هرگاه مردم انقلابی فرصتی یافته اند از بیان خواستشان، آنهم در روپا روشی آشکار با ماموران سرپا مسلح رژیم در عرصه نبرد خیابانی، سخن گفته اند و ما در ادامه خواهیم دید که این نبردها از چه جایگاهی نزد رفرمیست ما برخوردار هستند. اما در اینجا به اساس نظری آقای رئیس دانا نظری میافکنیم که مشتمل است بر: "تغییرات ساختاری باروشهای مسالمت آمیز و در مراحل متفاوت!" و بزعم آقای رئیس دانا این مراحل متفاوت و تغییرات ساختاری در جهت تحقق خواستهای معینی حرکت مینمایند: "درخواست اصلاحات واقعی در جامعه ایران بسیار جدی است و جنبه

سرنگون باد جمهوری اسلامی !

براساس مکانیزم انتخاباتی-پارلمانی-درسیستم لیبرال دمکراسی، نهادهای اجتماعی که مبارزات اجتماعی بدون خشونت و یا همان مبارزات اجتماعی مسالمت آمیز را در چهارچوب نظام موجود دنبال می کنند، باتبدیل مسائل و ناملازمات موجود اجتماعی به امرعمومی به جناحهای حاکم فشارآورده و درپاره ای اوقات قادر به کسب امتیازاتی در درون سیستم میگردند. اهرم اساسی این جریانات همانا جلب افکار عمومی به مسئله مورد نظر میباشد. از آنجاکه این پروسه میتواند برآذهان رای دهندگان موثر باشد و در مسابقه کسب قدرت میان جناح بندیهای بورژوازی اثر گذارد، سیستم حاکم تن به دادن امتیازاتی به سازمانهای اجتماعی غیردولتی، جهت کسب آراء بیشتر داده و در نتیجه این پروسه امکان معامله برای سوسیال فرمیست ها را در درون سیستم فراهم میسازد. نکته اساسی مورد اهمیت که غالباً مورد اغماض قرار میگیرد این است که این سازمانهای اجتماعی بخشی از نظام لیبرال دمکراسی محسوب میشوند و در تقابل بانظام حاکم قرار ندارند بلکه مکمل آن محسوب میگردند. آنچه گفتیم جزو بدیهیات روزمره درسیستم لیبرال دمکراسی محسوب میشوند و ضرورتی ندارد که ما بیش از این بدان بپردازیم. با آنچه گفتیم بایستی از تئورسین سو سیال فرمیستمان بپرسیم که آیا سیستم ولایت فقیه نیازی به ساز مانهای اجتماعی مکمل دارد؟ هر فعال اجتماعی منصفی به سوال فوق پاسخ منفی خواهد داد. اما بدون تردید آنها نیاز به سازمانهایی دارند که جنبش های اجتماعی موجود را، که بلافاصله به عملیات رادیکال انقلابی روی میآورند، کنترل کرده و حتی به بیراهه بکشانند. سیستم ولایت فقیه نیازمند مکملی برای سرکوب عریانش می باشد. سازمانهایی که از تشدید نبرد انقلابی ممانعت به عمل آورند، سازمانهایی که صریحاً بر علیه عملیات انقلابی موضعگیری نمایند. آقای رئیس دانا در همین زمینه در پاسخ به سؤالی در مورد شرایط واوضاع پس از شکست اصلاح طلبان وامکان انقلاب اظهار میدارد: "نخست انقلاب را باید تعریف کرد. ممکن است تحول مسالمت آمیز هم نوعی انقلاب باشد ممکن است یک انقلاب یا شورش کورویپروزی بدون آگاهی مجدد آدر ایران به

فاجعه تبدیل شود." اینکه تحول مسالمت آمیز "نوعی انقلاب" باشد را میگذاریم تا آقای رئیس دانا انواع انقلابات را تشریح نماید. اما این امکان که "یک انقلاب یا شورش کور و پیروزی بدون آگاهی" مجدداً "در ایران فاجعه بیافریند در خود این نکته را دارد که اولاً بزعم آقای سوسیال فرمیست ما انقلاب یک "فاجعه" است و ثانیاً بدینوسیله او جمهوری اسلامی را چون ثمره انقلاب در سال پنجاه وهفت مفروض انگاشته است یعنی همان پایه نظری حزب توده و یاهمان که گروه سا نتریستی سهند تحت عنوان "دولت نامطلوب از آن یاد میکرد. امروزه دیگر هر فعال جنبش سیاسی میداند که از قضا جنبش انقلابی سال پنجاه وهفت در پیشگاه کنفرانس "گوادلوپ" قربانی گردید و هرگز به انقلاب منجر نگردید و در حد جابجائی قدرت در طبقات حاکمه و یا انکار اپوزیسیونهای بورژوا-امپریالیستی متوقف گردید. بهر روشی مسائل فوق الذکر نمی تواند استدلال محکمی برای وحشت فرمیست ما از انقلاب آتی باشد بلکه مؤلفه اساسی در وحشت او از انقلاب را باید در موقعیت طبقاتی بورکرات خرده بورژوائی دید که منافع خویش را در زدو بند با قدرت حاکمه دنبال میکند و ذره ای به جنبش توده انقلابی ایمان ندارد. او را رها میکنیم تا چون گذشته در تدارک معامله با جناح بندیهای حکومتی مشغول باشد و به سراغ جریان سرنگونی طلبان میرویم. حضور گرایشات و تمایلات گوناگون در جنبش اعتراضی بر علیه جمهوری اسلامی طبعا مبشر حضور و موجودیت برنامه و تاکتیکهای گوناگونی شد که منافع و مطالبات طبقات درگیر را بیان می دارند. اما آنچه که ویژگی مشترک و اساسی را در صفوف سرنگونی طلبان میسازد انکابرمجامع و نهادهای امپریالیستی و وحشت از عملیات مستقیم و انقلابی توده انقلابی است. برجسته ترین نمایندگان این جریان "شورای ملی مقاو مت" و "سازمان مجاهدین خلق، طیفهای سلطنت طلبان و طیفهای گوناگون کمو نیسم کارگری میباشد. اگر در مورد مجاهدین و سلطنت طلبان می توان گفت که آنان سالهاست که به صراحت جلب پارلمانتر ها و مجامع بین المللی بورژوازی امپریالیستی و دولتهای غربی رابه مثابه حلقه اساسی در خط مشی تاکتیکی خود تبلیغ میکنند و برای آنان تحقق سرنگونی جمهو-

مرگ بر ارتجاع و امپریالیسم

ری اسلامی منوط به دریافت یاری و مشروعیت از سوی این منابع است و ما نیازی به اثبات این بدیهیات که نزد هر فعال سیاسی جزو بدیهیترین حقایق سیاسی دوران ما هستند، نمیبینیم. در مورد طیفهای حزب کمونیست کارگری میتوان گفت که توسط به نهاد های بین المللی در زمینه جنبش کارگری و جنبشهای اجتماعی بدون خشونت که در پوششی از لفاظیهای چپ صورت میگیرد در خدمت تحمیل جنبش کارگری و سیادت نهادهای بین المللی بورژوازی امپریالیستی بر جنبش کارگری و بر اساس اعتقاد به خط مشی تاکتیکی تئوری مراحل که بیان کننده منافع روشنفکران خرده بورژوا در مقابل با عمل واقعاً مستقیم و واقعاً انقلابی جنبش طبقه کارگر صورت میگیرد. خط مشی تاکتیکی که بر اساس جفتواره دوآلیستی سرنگونی- انقلاب قرار گرفته است و در خدمت منافع روشنفکرانی قرار دارد که از وقوع رادیکالیسم انقلابی کارگران که تا نابودی تمامی نظم و نسق جامعه کهنه به پیش خواهد رفت بیش از هر امر دیگری وحشت دارند و تنها بدین علت است که با توسل به جفتواره سرنگونی-انقلاب سعی دارند که به جنبش کارگری بقبولانند که در شرایط کنونی برای تحقق امر سرنگونی نه برپائی سازمانهای کارگری بلکه اتکا به نهادهای بین المللی و تئوری "شخصیت" هاست که امکان گذار از مرحله سرنگونی را متحقق میسازد. این مسئله دفعتاً و بایس از آنکه حکمت از موضع یک "عابریگانه" به طرح "حزب و قدرت سیاسی" پرداخت در ادبیات کمونیسم کارگری ظاهر نگردد (این نکته بایستی مورد توجه رفیق رضامقدم قرار گیرد). بلکه بسیار پیشتر از آن هنگامی که هسته اولیه این جریان در برخورد به جنبش کارگری به ابداع شوراهای واقعی-انقلابی بر اساس تئوری مراحل پرداخت در واقع سنگ بنای آن خط مشی تاکتیکی را نهاد که تا امروز به حیات خویش ادامه میدهد. بر اساس این خط مشی تاکتیکی، شوراهای ابتدا بایستی با درس گیری از مجلس و شوراهای مساجد واقعی و سپس انقلابی شوند. در واقع امر تئوری مراحل از همان ابتدا ی شکل گیری جریان فوق اساس خط مشی تاکتیکی آنان را تشکیل میداده است و امروزه این خط مشی بنیان تمامی پراتیک جریان موسوم به کمونیسم کارگری

رامیسازد و دقیقاً همین خط مشی تاکتیکی است که جریان فوق الذکر را در اردوگاه سرنگونی طلبان در کنار مجاهدین و سلطنت طلبان قرار داده و از قضا ضرورت تئوری سپاه و سفید از همیچانشات گرفته است. آنان باید متحد پراتیکی خویش را در درون همین اردوگاه دنبال میکردند که بالاخره در کنار مشروطه طلبان قرار گرفتند. این از سر تصادف نیست که آنان هرگز بدنبال یافتن متحدی در جنبش چپ انقلابی نیستند بلکه بر اساس تمامی ملزومات تاریخی-تئوریک ملهم از منافع روشنفکران خرده بورژوا است که آنان را به بارگاه باند سفیدها چسبانده است. تقوای ابائی ندارد که اوضاع حاضر را در پرتو "پروسه" جنبش سرنگونی در "انکشاف" بسوی جنبش "انقلابی" ارزیابی کند و بر این خط مشی متکی بر تئوری مراحل نام "کمونیسم" بگذارد. البته او هنوز هم پایه نظری خویش را بر چگونگی همان جنبش سرنگونی تبیین مینماید. برای سوسیال رفرمیست ماکامکان جنبش سرنگونی نقطه مبداء تبیین و تشریح اوضاع میباشد. او را در اردوگاه سرنگونی اش در کنار متحدین مشروطه طلبی فعلاً بحال خودرها می کنیم تا نظری به جریان هواداران انقلاب بیندازیم. صد البته که در آینده ما با هم به مطالب فوق الذکر خواهیم پرداخت. اما در اینجا به همین مختصر بسنده میکنیم. در واقع امر آنچه که تحت عنوان اردوگاه انقلاب مورد ملاحظه قرار میگیرد علیرغم تمامی اختلافات نظری و عملی، ناظر بر آن جریانی میگردد که میتوان برجسته ترین مشخصات آن را در امر تدارک انقلاب آتی به مفهوم به زیر کشیدن طبقات حاکمه و برقراری دولت کمون به معنای تحقق برقراری حاکمیت شوراهای مسلح کارگران و زحمتکشان و انجام اقدامات اقتصادی معین جهت عقب راندن ضدانقلاب بورژوازی و به منظور تحقق مطالبات پرولتاریا، ملت های انقلابی و سازماندهی پیگیرترین، گسترده ترین و رادیکال ترین آزادیهای اجتماعی و سیاسی جهت سازماندهی پیشرفت بسوی سوسیالیسم را شامل میشود. در بیانی عمومی تمامی جریاناتی که در راه تحقق شعار: نان، آزادی، سوسیالیسم (صد البته باشعائر و ویژه گیهای نظری و عملی مختلف) نبرد مینمایند.

زنده باد سوسیالیسم!

افشاگری نموده و پرچمدار جبهه ای پرولتری در مقابله با جمهوری اسلامی و تمامیت طبقات حاکمه گردد.

در اینجا ضروری است که به این نکته اشاره کنیم که هر هوادار انقلاب ضرورتاً در نبرد برای سرنگونی جمهوری اسلامی، با اتکا بر منافع پرولتاریا و شعائر کارگری- طبقاتی یک مبارز فعال و انقلابی است ولی یک سرنگونی طلب الزاماً هوادار انقلاب به معنای پیشرفت بسوی سوسیالیسم نمیباشد و چنانکه در جنبش پنجاه و هفت تجربه نشان داد چه بسا که زیر لفاظی های سرنگونی طلبانه، یک دیکتاتور تمام عیار آماده میگردد که چگونه دوباره صفوف انقلاب را به عقب براند و یا چگونه در زد و بند با نهادهای بین المللی و پذیرش گمراه نمودن جنبش کارگری بدنبال قباب خویش بگردد. دقیقاً به همین علت است که هواداران انقلاب جهت گسترش جنبش اعتراضی از همین امروز بایستی تمایزات برنامه ای و تاکتیکی خود با جریانات فوق الذکر را مشخص و برجسته نمایند و اجازه ندهند که سیاست در یوزگی به پیشگاه بورژوازی امپریالیستی بیش از این امواج اش را بر جنبش اعتراضی بالاخص جنبش کارگری بگسترانند. جنبش کمونیست انقلابی (هواداران انقلاب) تنها در صورتی قادر به عقب راندن و زدودن سموم ایدئولوژیک اینگونه مدعیان از جنبش کارگری-اعتراضی میباشد که مقدم و پیش از هر امر دیگری با این تزلزلات در درون خویش به نبردی همه جانبه برخیزد. نبردی که طبعاً میباید هدفمندانه صفوف جنبش کمونیست انقلابی را بسوی وحدت و برپائی حزب کمونیست انقلابی رهنمون گردد. بدون نبردی متحدانه بر علیه سمومات ایدئولوژیک مارکسیسم علنی و جریانات بورژوا-امپریالیستی سرنگونی طلب و سوسیال رفرمیستهای کمونیسم کارگری، جنبش کمونیست انقلابی قادر نخواهد گشت که جنبش اعتراضی را به تدارکی در جهت انقلاب پیرومند آتی و گام نهادن بسوی سوسیالیسم رهبری نماید. تمامی آینده جنبش اعتراضی-انقلابی موجود در گرو تحرک متحدانه تئوریک و پراتیکی جریان انقلاب است.

در یک نگاه کلی جریان مدافع انقلاب خواهان سرنگونی طبقات حاکمه بوده و امر تدارک انقلاب آتی را در پرتو تحقق همین امر تبیین مینماید. جریان انقلاب در عین شرکت همه جانبه در نبرد جهت سرنگونی جمهوری اسلامی این امر را به مثابه گامی در جهت تدارک انقلاب آتی ارزیابی کرده و بر مبنای منافع صفوف انقلاب خواهان سرنگونی قطعی طبقات حاکمه و تحقق حاکمیت دولت کمون میباشد. در عین حال در درون جریان انقلاب تقریباً یک اجماع نظری وجود دارد دال بر اینکه در مقابله با جمهوری اسلامی منافع و نیروهای متضادی عمل مینمایند. هواداران سرنگونی خواهان تجدید سازمان نوین در صفوف طبقات حاکمه و سازماندهی مجدد منافع بورژوازی امپریالیستی میباشند و در اینراه یا در پی یافتن متحد در دولتها و پارلمانهای بورژوازی امپریالیستی هستند و یا چون جریان سوسیال رفرمیستی حزب کمونیست کارگری در پی اتحاد عملی با نهادهای بین المللی و برخی اپوزیسیونهای بورژوا-امپریالیستی درون جریان سرنگونی طلبان میباشند. در زمینه خط مشی تاکتیکی هرچه جریان انقلاب از سازماندهی طبقه کارگر و اتکا بر مبارزات انقلابی طبقه و اتحاد انقلابی کارگران و زحمتکشان به مثابه شاهراه تدارک پیروزی انقلاب آتی سخن میگویند جریان سرنگونی طلب تئوری "شخصیتها" و ارتباطات با مجالس و نهادهای بین المللی را اشاعه میدهد. در یک کلام خط مشی تاکتیکی جریان انقلاب برپائی سازماندهی پرولتری به مثابه تضمینی جهت پیشرفت بسوی پیروزی صفوف انقلاب است و خط مشی تاکتیکی سرنگونی طلبان کوبیدن بر طبل تئوری شخصیتها میباشد. به همین علت است که سوسیال رفرمیستهای حزب کمونیست تقوایی در کنار تئوری شخصیت و نهادهای بین المللی از یک طرح بورژوا لیبرالی تحت عنوان مجامع عمومی برای کارگران یک گام پیش تر نمینهند. جریان انقلاب جهت پیشروی از هم اکنون باید با جد و جهد وافر به افشای مارکسیسم علنی در داخل و جریانات سرنگونی طلب و مطامع آنان

بدون مبارزه بر علیه اپورتونیسیم مبارزه بر علیه سرمایه داری امکانپذیر نیست!

(بقیه از صفحه ۲)

در این زمینه جریان‌های گوناگون وابسته به کمونیسم کارگری گوی سبقت را از یکدیگر برده و هر از گاهی با برپائی اتحاد عملها و کمپین‌های گوناگون در پیشگاه نهادهای بین‌المللی، خود را و مبارزات مسالمت‌آمیزشان را عرضه میدارند. اخیراً آقای جوادی دوشادوش هم‌رزم سلطنت‌طلبش آقای شهرام همایون مبادرت به جمع‌آوری امضاء برای "پنشن" نه به اعدام نمودند که آقای همایون هدف از این عمل را ارسال این عریضه به نهادهای بین‌المللی اعلام کرد. آنچه که در شو تلویزیونی همایون- جوادی بیش از هر چیز دیگری برآمد داشت میدان داری همایون و مبدل ساختن جوادی به یک مجسمه ویتربینی جهت اثبات دموکرات جلوه دادن جریان سلطنت‌طلب بود. او به کرات اعلام مینمود که مخالف آقای جوادی است و ضمن آنکه بر سر پسوند کمونیست بر متحد خود اصرار می‌ورزید، اتحاد عمل خود با این کمونیست "دانشمند" را شاهدهی بر اعتقادات دموکراتیک خودش اعلام مینمود. آقای جوادی در نقش عروسک ویتربین دموکراسی با کمال خرسندی و احترام بر سخنرانی‌های بی‌مایه متحد خویش مهر تأیید مینهاد. کار این کرشمه بازی سلطنت و کمونیست "محترم" و "میهن دوست" محترمش به جانی کشیده شد که بالاخره آقای همایون ضمن اعلام نگرانی خویش دال بر جدائیها در حزب کمونیست کارگری که او بزرگترین جریان چپ نامیدش، به نمایندگی از جانب آقای جوادی برای آقایان کمونیستهای محترم تقوانی و مدرس پیام وحدت فرستاده و خود را کاندیدای نظارت بر این وحدت نمود و از این "دوستان" محترم درخواست نمود که به پیام وحدت آقای جوادی پاسخ مثبت بدهند. آقای همایون سوار بر اسب دموکراسی خویش در مجاورت عروسک ویتربین دموکراسی اش چنان از خود بیخود شده بود که در مبالغه پیرامون امضاء عریضه فوق‌الذکرکف به دهان آورده و گفت چه‌ها که او میتواند با این سند انجام دهد و چگونه دروازه ورود

به مجامع بین‌المللی با این امضاءها و این "پنشن" به روی او باز خواهد گردید. او دائماً به اینکه او میتواند با این عریضه چه‌ها کند اصرار میکرد و جهت اثبات حرفش هر از گاهی با یک فشار عروسک ویتربین اش را به لبخندی میکشاند و برای تمامی این تأییدات فراموش نمیکرد که او را کمونیست بنامد. هر فعال کمونیستی و هر دموکرات واقعاً انقلابی نمیتواند تنها به ابراز انزجار از چنین اتحادهای کریهه‌ی بخشی از اپوسیون ارتجاع بورژوازی اکتفا نماید زیرا که چنین صحنه‌هایی بیش از آنکه نماینگر زبونی جریان کمونیسم کارگری در پیشگاه باند بورژوازی خلع‌ید شده باشد بیانگر یک خط مشی تاکتیکی است. مختصری بدان پردازیم. ظاهراً تمامی اذتاب کمونیسم کارگری در اینمورد که در زمینه داخلی جهت جلوگیری از قدرت‌گیری ارتجاع سیاه‌میتوان با جناح سفید بورژوازی که در "جنبش سرنگونی" حضور دارند، به منظور در حاشیه نماندن، وارد اتحادهای تاکتیکی شد اتفاق نظر دارند و متعاقب همین درک و متدولوژی تاکتیکی است که در زمینه بین‌المللی نیز آقایان قائل به ارتباط و همبستگی با بخشی از بورژوازی امپریالیستی تحت عنوان نهادهای بین‌المللی و پارلمانترها میباشند. نامه‌نگاری به دبیرکل سازمان ملل، ایجاد ارتباط با نهادهای وابسته به بورژوازی امپریالیستی، در دستور نهادن پیروی از خط مشی جنبشهای مدنی در غرب و خوراندن آن بجای تاکتیک کمونیستی، در یک کلام گسترش انحلال‌طلبی در نظر و عمل جلوه‌هایی از این خط مشی سوسیال‌رفرمیستی را بروز میدهند. در نزد آقایان به لحاظ تئوریک خارج شدن از حاشیه در جنبش سرنگونی معنایش تمسک به بخشی از ارتجاع بورژوازی البته نوع سفیدش و در اتحاد بین‌المللی متحد شدن با نهادهای رسمی بین‌المللی را معنا میدهد. شو تلویزیونی آقای جوادی و هم‌رزم سلطنت‌طلبش جهت تقدیم عریضه به سازمانهای بین‌المللی نمایشی از همین خط مشی تاکتیکی کمونیسم کارگری میباشد.

**پیش بسوی تشکیل حزب کمونیست
انقلابی!**

حقیقتی که رفیق فرهاد شعبانی فریادش کشید!

برخی رویدادها در شرایط وقوعشان از این ویژگی برخوردار میگردند که پا را کمی فراتر نهاده و سبب برآمد مسائلی میگردند که ظاهراً در پس غباری از سهل انگاری ها موجودیت شان به فراموشی سپرده شده بود. اعتصاب کارگران هفت تپه و شعارهایشان چنین نقشی را بازی کردند و چگونگی برخورد و واکنش کمونیستها به مبارزات کارگران آن امری بود که از پس غباری که به مجاهدت انحلال طلبان سوسیال رفرمیست سالها بر جنبش ما پاشیده شده است، موجودیت خود را به رخ همگان کشید. در این میانه رفیق فرهاد شعبانی صریحاً ضمن آنکه بر رخوت و سستی چپ انقلابی در واکنش جانبداران و عملی از نبرد کارگران انقلابی هفت تپه انگشت نهاده به طرح علنی سوالی میپردازد که صد البته سالهاست ذهن هزاران عضو و هوادار بازمانده از جنبش کمونیستی که در تبعید بسر میبرند را به خود مشغول کرده است. او در نوشته کوتاه خود که سایت پیام آن را منتشر کرد چنین مینویسد:

"اما متأسفانه حتی بدنیاال حمله وحشیانه نیروهای گارد ویژه و دیگر نیروهای امنیتی به صف متحد کارگران در میدان بنیاد شهید شوش در روز پنجشنبه چهارم اکتبر و تقاضای یکی از کارگرانی که در گفتگو با رادیو برابری بدون توجه به عواقب و پیامدهای درخواستش، از تمام ایرانیان خارج از کشور خواست که در اعتراض به سرکوب کارگران دست به اعتراض بزنند، و این اولین بار است که کارگری معترض در صحنه اعتراض چنین حمایتی را می طلبد، اما هنوز تحرکی در میان نیروهای چپ و کمونیست، کمیته ها، کانونها و انجمنهای مدافع کارگران ایران درخارج از کشور دیده نمیشود." دقیقاً همین شرایط است که رفیق شعبانی را در آستانه پرسشی اساسی قرار میدهد. پرسشش فوق اگر چه در نظر اول ظاهراً حول مسئله اعتصاب

کارگران هفت تپه مطرح میگردد اما برای هر فعال کمونیستی که عملاً درگیر نبرد اعتراضی- انقلابی جاری باشد، ابعادی وسیعتر یافته و پا را از محدوده اعتصاب هفت تپه فراتر مینهد. پرسشی که نه تنها سالهاست ذهن بخش وسیعی از اعضاء و هواداران جنبش کمونیستی را که در شرایط تبعید بسر میبرند به خویش معطوف داشته است بلکه بعضاً پاسخگویی عمومی و سطحی بدان بی تحرکی وسیعی را به درجاتی در صفوف تبعیدیان دامن زده است. یکی از مظاهر علنی این پاسخگویی علنی، احتراز از اقدامات عملی و باور آوردن به اقداماتی است که جریانات سیاسی در خارج از کشور انجام میدهند. کمپینها و تظاهرات چند ده نفره بیانگر عدم تمایل به درگیر شدن در مبارزات جاری در خارج کشور از سوی هزاران عضو و هوادار بازمانده جنبش کمونیستی است که تمایزی آشکار میان تاریخچه انقلابی حیات خویش و آن خط مشی که امروزه تحت عنوان کمونیست بر جنبش ما سیطره دارد، مبینند و با کمال تأسف یک واکنش و درک عامیانه در مقابله با سیادت خط مشی سوسیال رفرمیستی و دنیاال روی رویدادی برخی جریانات هوادار انقلاب از خط مشی مسلط سبب گردیده که تحرک انقلابی در صفوف هواداران انقلاب به چنان رکودی دچار گردد که رفیق فرهاد شعبانی بدرستی آن را مورد سوال و چالش قرار دهد. او میپرسد: " چرا چنین است و دلمشغولی و دغدغه های امروز ما چیست ؟ بماند. اما آیا فرصتی طلائی تر از این برای بیان اعتراضمان در حمایت جنبش کارگری وجود دارد؟ طبقه کارگر باید در کدام مقیاس به میدان بیاد که معیاری برای بسیج نیرو و به میدان آمدن ما در سطح ماکرو باشد؟ چرا جریاناتی که بدون تردید دارای ظرفیت بسیج و به میدان آوردن نیرو در خارج از مرزهای ایران هستند، اما در 8 روز گذشته تحرکی از خود نشان نداده و دست به سازماندهی یک اعتراض علنی نزده اند؟

(ادامه در صفحه هشت)

برقرار باد حاکمیت شوراهای مسلح کارگران و زحمتکشان !

همه اینها پرسشهایی است که کارگران هفت تپه و دیگر کارگرانی که درگیر نبردی روزانه و رودرو با یکی از هارترین رژیمهای این قرن هستند می توانند و باید با ما در میان بگذارند. تا دیر نشده، باید با تمام قوا در حمایت از مبارزه شجاعانه، نه تنها شجاعانه بلکه حق طلبانه کارگران هفت تپه دست به کار سازماندهی اعتراض و آکسیون در خارج از مرزهای ایران شد.

ما از خواننده خود میخواهیم که بارها و بارها پارگراف فوق را مرور نماید تا دریابد که چگونه اعتصاب کارگران هفت تپه از محدوده خویش فراتر رفته و واقعه ای میگردد که از خلال گردوغبار مسائلی را که ظاهراً به فراموشی سپرده شده بودند در معرض توجه همگانی قرار میدهد. رفیق شعبانی میپرسد که دلمشغولی و دغدغه های امروز ما چیست؟ پاسخ اصولی به این پرسش در واقع امر ما رادر آستانه مقابله با یکی از اساسی ترین معضلات جنبش کارگری-انقلابی قرار میدهد. در حقیقت نبرد کارگران هفت تپه و حضور رادیکالشان و شعائر انقلابی اشان درست در خلاف جریان آن خط مشی تاکتیکی که بر جنبش کارگری غالب است پا به عرصه وجود نهاد و برای تمامی روشنفکران بورکراتی که ایمان و اتکا خود به امکان جنبش مستقل و رادیکال کارگری را عملاً از دست داده اند این حضور قدرتمند کاملاً غیر منتظره مینمود. در خلال سوال رفیق شعبانی بدرستی اوضاع این حضرات برملا گشته است و رفیق شعبانی به نکته ای انگشت نهاده که دقیقاً بیان حال و روز حضرات روشنفکران بورکرات لم داده بر جنبش ما را بیان میکند. پدیده ای خلاف محاسبات کلیشه ای پا به عرصه معادلات و کشاکش جنبش کارگری نهاده بود. نبرد هفت تپه از محدوده کلیشه های جنبشهای مدنی مارکسیسم علنی و سوسیال فرمیستهای خارجه نشین فراتر رفته بود زیرا بر اساس کلیشه های آقایان جنبش کارگری ابتداً یا بایستی متحدی در باندهای حکومتی پیدا کند و یا باید با توسل به شخصیتهایی با نهادهای بین المللی پیوند یابد و اساساً برای اعلام موجودیتش از همان ابتدا باید دست بسوی سازمانهای مدنی رسمی بورژوازی امپریالیستی دراز کند. کارگران هفت تپه

مقدم بر هر امری به قدرت خود و سپس به نیروی کارگران در منطقه خویش روی آوردند. حضور عملی کارگران دزفول و پیامهای همبستگی روحیه بخش کارگران کشت و صنعت کارون، صنایع فولاد، حفاریها و جو هواداری عمومی از نبرد کارگران در مسجدسلیمان، شوشتر، اهواز و آبادان که با اتکا بر تجربه طولانی کارگران منطقه صورت میگرفت تماماً از کلیشه های مبارزات "مسالمت آمیز" بر اساس رهنمودهای نهادهای بین المللی و یا ارگانهای داخلی مارکسیسم علنی فراتر بود. کارگران هفت تپه هیچ تعهدی دال بر مبارزات مسالمت آمیز و مذاکراتی به کسی نداده بودند و در قبال هیچ ارگان بین المللی و یا داخلی خود را متعهد به پیروی از خط مشی معین جهت جلب حمایت آنان نمیدیدند. در نبرد هفت تپه اتکا کارگران به اتحاد صفوف خویش و هواداری همه جانبه هم طبقه ای هایشان در منطقه بود. در تدارک و در تحقق نبرد هفت تپه نه فرمیستهای داخلی و نه هواداران سوسیال فرمیست خارجه نشین که طرفدار ارتباط با نهادهای بین المللی هستند کوچکترین نقشی نداشتند. هفت تپه برخلاف جریان مسلط بر جنبش کارگری شکل گرفت و تنها بعد از آن بود که لشکر فرمیستها به تقلا برای نفوذ در صفوف جنبش اعتصابی کردند. رفیق شعبانی که بخوبی ضعف و سستی و رخوت را دیده از "دغدغه و دلمشغولی" میپرسد اما دقیق تر در واقع بایستی چگونگی خط مشی سوسیال فرمیستی و تمکین برخی جریانات هوادار انقلاب از این خط مشی را مورد پرسش قرار داد و نبردی همه جانبه بر علیه آن را سازمان داد. خط مشی تاکتیکی سوسیال فرمیسم خارجه نشین که علی العموم از سوی جریانات کمونیسم کارگری نمایندگی میشود، در کنار مارکسیسم علنی داخلی که بقایای گنبدیده توده ای-اکثریتی و انواع و اقسام روشنفکران و سندیکالیستهای بورژوا را در میگردد، سالهاست که کلیشه هایشان را در پرتو تمکین بورکراتهای درون جنبش ما، بجای تاکتیک کمونیستی-کارگری جا زده اند. کار را حتی بجائی رساندند که عنصر معلوم الحالی چون محسن حکیمی به جنبش انقلابی پند و اندرز میداد که

**تشکیل اتحادیه های انقلابی گامی در
تدارک انقلاب آتی است!**

تأثیر خط مشی تاکتیکی آنهاست که "دلمشغولی و دغدغه" های دیگری غیر از دلمشغولیهائی که خاص یک فعال کمونیست است را برای بسیاری در صفوف ما پدید آورده است. باید به مضاف آن برویم و پیش از هر امر دیگری تمایزات صف انقلاب و اتحاد در خط مشی تاکتیکی هواداران انقلاب را در مقابله با فرمیسیت های داخلی و هواداران جریان سرنگونی طلب را سازمان بدهیم. مقاله کوتاه رفیق فرهاد شعبانی در واقع امر گوشه ای از تلاش کمونیسم انقلابی جهت تفوق بر شرایط کنونی و بزیر کشیدن سیادت فرمیستها را به میان کشید. این مقاله درست در شرایطی منتشر شد که تمایل به تفوق بر این اوضاع و یافتن دغدغه ها و دلمشغولیهای کارگری-کمونیستی در طیف وسیعی از فعالین کمونیست در داخل و خارج رو به گسترش است. ما در آستان تفوق بر انحلال طلبی قرار داریم. بدین بحث بازم باز خواهیم گشت.



رفقا!
رزمندگان نیازمند
یاریهای شماست!

razmandehi@yahoo.com

چگونه باید مراجع و محاکم ارتجاعی جمهوری اسلامی را مورد خطاب قرار داد، برای جنبش ما ادبیات تدوین میکردند، نهادها و سازمانهای وابسته به بورژوازی امپریالیستی را متحد جنبش کارگری اعلام میکردند، شخصیتها را بجای سازمانهای کارگری مینشانند، بر علیه رابطه جنبش کمونیستی و کارگری لجن پراکنی میکردند و... صد البته که آنان سالهاست که برای سیادت بر جنبش کارگری تدارک دیده اند اما مقدم بر هر امر دیگری کار را از تبیین انحلال طلبی و یورش به سازمانها و سنن کمونیستی جنبش ما آغاز کردند. بجای بلشویسم انقلابی مشتکی ترهات برگرفته از آکادمیسینهاى اروپائی و اخیراً تئورسیهای جنبشهای مدنی را اشاعه میدهند. از این دم میزنند که اولین نقد کنندگان اسطوره بورژوازی ملی بوده اند و آنگاه در برابر چشم همگان به زدو بند با جناح سلطنت طلب میپردازند، به دروغ خود را اولین بنیان گذاران اعلام ایران به مثابه جامعه سرمایه داری جا میزنند و برای اینکار به هر ترفندی روی میآورند، تمام حیات چند دهه ای نبرد کمونیستی در ایران را منکر میشوند، ما را عقب مانده میخوانند و اعلام میکنند که خود بنیان گذار تمدن مبارزاتی نوینی هستند و بعد در جریان انشعابات و کودتاهای مکررشان کثیفترین و مشمئز کننده ترین اتهامات را نثار یکدیگر میکنند، دادن کمک مالی کارگران و زحمتکشان به سازمانهای کمونیستی را پراتیک پوپولیستی میگفتند و خود در گرفتن کمک مالی از هر مرتجعی کوتاهی نمیکند، مدافعه و مشارکت در نبرد انقلابی ملتها را شر مبارزات کارگری اعلام کردند و اکنون خود گارد نظامی میسازند، مخفی کاری سازمانهای کمونیستی را به استهزا میگرفتند و جنبش علنی را تبلیغ میکردند ولی خود اکنون کنگره مخفی برگزار میکنند. با نگاهی کلی میتوانیم مشاهده کنیم که تا چه اندازه این جریان منحط و انحلال طلب بر تفکرات روشنفکر بورکرات درون جنبش ما موثر بوده است. همین خط سیر تاریخی سوسیال فرمیستهای خارجه نشین و

یک درخواست انقلاب: حق ملل در
تعیین سرنوشت خویش تا
برخورداری از حق جدائی است!

